

را پس گرفت آنرا و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم صل علی خدای و خدای
جمال گردان او را و خوبی ده او را پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در بجه و اس و سی کیوی سینه
ظاهر الحلقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت میخورد بر آرد حسنی و جمالی و جوانی برای وی طلبیدند و
از جمال اکثر جوانی و سواد بجه را دیدند و در اول کتاب در بیان علیه شریف و فی شیب از آنحضرت صلی
علیه و آله وسلم منحه ازین باب گذشته است و بعضی از آنس آورده که یهودی گرفت از بجه شریف و سی صلی
علیه و آله وسلم چیزی که در بجه شریف افتاده بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم صل علی سیه گشت
ریش می بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دو شید ناته را برای آنحضرت پس گفت اللهم صل علی
سیاه گشت مویهای او و زلیت تا نود سال و پیر شد و ازینجا معلوم میشود که کافران و یگانگان از خوان
نعمت و برکت وی محروم بودند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای گناه
تائیری است در افاضه خیر و برکت و کافرا اگر چه از خیر نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم
نماند و اگر چه در دوشیدن ناته و دعا تجمل با نمینی مناسبه ظاهر نیست ولیکن اتفاق چنین افتاد و تواند
که آن یهودی حسن جمال ظاهر داشته باشد و عابزیر آن کردند و الله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم صل
بشبا پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید کیوی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی
عنها و حال آنکه دویده بود بروی مبارک وی زردی از جمع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد
شرفین خود را بر سینه زهرا و گفت خداوند اسیر گردان گرسنگان را خداوند اگر سنه هار فاطمه بنت محمد را بالانده
خون سرفی بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم و گره یوسف بن یعقوب لاسفرانی
فی دلائل الامجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد باری اللهم بارک له فی صغفه پس شخیر و می بیج
چیز را اگر آنکه سودی کرد در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف راضی الله عنه بعتا و برکت در اموال
پس رسید حال او در غنا با آنها که رسید و گفت است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من شکی را ایستد
که در روی زرد نقره باشد و دعا کرد بر مصر تعجب پس بتلاشند بدان تا آنکه میخوردند پستهار او مرداد را و
قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عقبه بن ابی اسد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک شهورا
و محمد نزد آن حضرت مردی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست میخورد گفت نمیتوانم فرمود هرگز جوانی
پس بر نتوانست برداشت دست راست را بسوی دهان خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آنحضرت بجانب

نیت برکت

مجلس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسی که قطع کند برمانند ما قطع کند خدا تعالی اثر او را پیش نسبت آن شخص و توانست ایستاد و طلب کرد در روز معاویه را پس در کرد و نیامد گفتند که وی طعام میخورد و فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد ازین این چیز است که ذکر کرده اند علی اثر او اینم قطرات است از بحر مغزات وی و با وی اشک است و اجابت دعا حاصل است مراتبان و بیرون آنحضرت را از اولیایمی و صلحی است فلیف به صلی الله علیه وآله وسلم حق است که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره آمده است

رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم علیه المعبودانی لا استغفر الله کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار یعنی روایت مائده و طاهر است که مراد کثرت استغفار و مبالغه در آنست نه مخصوص باین عدد و الله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما میشمردیم آنحضرت را در یک مجلس

پیش از آنکه بنیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الی الیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الی الیوم و اتوب الیه و در روایتی هم همین جمله را میشمردیم آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی ذنب علی انک انت التواب العزیز صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار این است که بگوئید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی حمدک وودعک انت

احمد و یک من شرا صنعت ابوالکعب بنعتک علی و اوبعذ بنی فاعفونی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی احمد و یک من شرا صنعت در آورده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید آنرا بطریق ایقان در روز و میرد پیش از آنکه شام کند هدایه بهشت را و کسیکه بگوید در شب و میرد پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشویق است بر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند با این استغفار برای است میگرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود ان لیسان علی قلبی و انی لا استغفر الله الحدیث میفرماید در حدیث و تحقیق پرده افکنده میشود در دل من و من استغفار میکنم خداوند عین هم در رقیق را گویند که بر وی آفتاب نشیند و علی و عرفا عاجز و حیران اند در دریافت این عین و مراد از آن اکثر براتند که این عین پرده رقیق لطیف است که بجز شیرت از مطالبه کثرت هاتهام هم نام وین دولت و دعوت خلق و بیان احکام است

استغفار

استغفار

استغفار

قرتی و غفلی از مشاهده وحدت بر دیده شود آنحضرت می نشست و همدران لطیف با شغف نازک
 و ظهور نور وحدت انجمن کمال می پذیرفت و آنحضرت از طریق این حالت و عروض قدرت استغفار میکرد
 سنات لایزال برین تقوی و بعضی گویند آنحضرت او هر لحظه به مقام قربتی بود و شهادت او با اولاد کتبت
 حق نامانند پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت بخیال نورانی لایزال از طرف مشرق
 بوقف در مقابل اول بعد از اکتشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در اینجا زده بودم و این از تقصیرات خودم پنداشت
 بعضی المصوفیه بنا عین لاناوار لا یغین الا غیر و طبی و در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوقت شیخ شهاب الدین هر چه
 کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترتی و شوق وصول بر فوق اعلی و الحاق بملکوت
 که مرقا صلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و انضات قلب
 اسرع و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در سوج و لوج بمقام قرب و عظیم عزت از صاحبیت میزانت
 روح و قلب جدای افتاد و موجب انقطاع علاقه جهت عصری میگشت پس حرکت با فخر الهی و رحمت
 عاطفت نامناهی وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد و زود این غنیمت
 و زود هوشن پرده سبب بطار حرکت قلب شریف وی گرد تا با کلید بجانب روح زود و به عالم قدس حرکت
 نه پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از ابطار حرکت قلب با وجود تضمن انجلیت
 و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل امت استغفار میکند و اعتذار میخواهد و اصحی را که از عطای عالم
 است پرسیدند حقیقت این غنیمت چیست و در او بان چه گفت ای سائل اگر از غیر قلب سؤل شد غنیمت وی
 می پسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب رسول خدا وصفات و احوال وی دم تو اتم زد و مرا از غنیمت
 اصحی خوشتر آید و با او ب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند و قریب تر نماید و هر کسی
 هر چه گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام غیبه و از
 حقیقت حال کشف کند گویا تاویل تشابهات کرده باشد و ما یعلم ما ولیه الا الله و وصل با ما صفت قرات
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرات ترک نموده بود حرف بعد حرف و هر یک در زو حروف مدوقف میکرد
 بر مرآت چنانکه بخواند الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
 بعد از ان میگفت مالک یوم الدین و وقف میکرد و داده الترمذی و این را وقف البنی میگویند و اهل صناعت
 قرات را قاعده است مدوقف که بسبب تاملی کلام و عدم تعلق او با بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم

وصل

همی شد و قف ما بنام و حسن چکانی و چنانکه در کتب تجرید مذکور است و ترتیل بیکر و آنحضرت و سوره رانانگ
 در اندر می شد سوره در اندر تر از آن و بنویسند یکی خوش آواز و خوش قرات ترازی صلی الله علیه و آله و سلم و
 نفس بیکر و آنحضرت قرات خود و رفع بیکر و صوت را بدان ایما ناچنانکه ترجیح کرد و در فتح و قرات آن چنانکه
 فتحا بسینا و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیح او را ۱۱۱ سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست که
 این ترجیح بفعل آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه و آله و سلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناچه چنانکه بعضی مردم
 گمان برده اند اگر بسبب جنبش ناچه بودی عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و با اختیار بیکر و نام مردم اقتدا کنند با
 و ترجیح را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نیگفت که ترجیح که آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است
 که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم المعبود زینوا القرآن باصواتکم آرائش دهید قرات را با آوازهای خوش
 فرمود پس مناسن لم یغین بالقرآن فرمود گوش نمی نهد و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را همچو گوش نهادن
 و استماع کردن وی پر خیر حسن الصوت را که نفس میکند بقرآن یعنی بخواند قرات را و خبر میکند بدان و گفت
 این عباس که فرمود و خواند صلی الله علیه و آله و سلم لکل شیء علیه و علیه القرآن حسن الصوت مر هر خیر را پیرا است
 و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت بشی ذر قرات ابو موسی اشعری اگر بغایت
 خوش آواز خوش خوان بود در نشان و فرمود اهل منار من فرایرال داود و چون ز شد خبر داد آنحضرت او را
 با خیال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من قومی شنوی یا رسول الله تحسین ترین بیکر دم آرا بیشتر ازین و اختلاف
 کرده اند علی در سله نفسی بقرآن بعضی مطلق جائز دانند یعنی اگر چه لازم آید اولاد در حد اشباع حرکات مانند آن
 و اگر چه بقرآن موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که در ذراته انصاف است آنست که تطرب و نفسی
 برود و جاست یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و ساحت کند بدان تکلف ترین تعلیم بلکه چون گذشته شود با
 بیارد آن تطرب و تعلیم با و این جائز است اگر چه بیارد بر زیادت ترین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله
 عنه که اگر من میدانستم که قومی شنوی زیاده بیکر دم ترین و تحسین او کسیکه میان میکند اولاد و طرب و حش و ترق
 مالک نمیشود نفس خود را خبر بخواهد کرد و از تطرب و تحسین صورت در قرات پس بطبع است نه منطج
 و تکلف است نه تکلف و این است مراد بصوت عرب و کن عرب این قسم از نفسی است که بیکر و نذر اصحاب
 می شنیدند آنرا و این نفس محمود است که متاثر بیکر و بران تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بجا صحتی از ضایع
 موسیقی باشد که نیست در طبائع ساحت بدان و حاصل نمیشود مگر به تکلف و تصنع و ترین چنانکه آمده است

یا

بی شوق با نواغ عالیان موسیقی سلیطه و مرکب بر ایقاعات مخصوصه و آواز ممتعه که حاصل نمیشود مگر بتعلیم و تکلف و این است که کرده و آشنه از اسلف و انگار که زنده قرات باین وجه و هر کسی که علم است او را باحوال سلف میدانند قطعا که ایشان نیز از نواغ عالیان موسیقی که تکلیف کرده میشود بآن بر الفاعلت و حرکات موزونیه محدود و محدود و ایشان پر پیغمبر گار تر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند از آن بلکه بخوانند بزحرف و تطریب و تحسین صوت و این امری است مگر کوز در طبائع و نهی نگرده است از آن شایع بلکه اشاره کرده است بآن و خواننده است مردم را بیان و خبر داده است از استماع تحسینی از بسوی آن و فرموده که گفت از ما هر که نفسی نکند بقرآن در روایت کرده است ابن ابی شیبہ از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنسید قرآن را و نفسی کنسید بدان و بنویسید حدیث را و ذکر بزرگوار فی المواهب اللدنیه حکایت آورده اند که چون نبی است داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور را بر ایشان گرسنه میشد تا هفت روز و نخورد و نمی نوشید و نمی آمد تا از پشتر امر میکرد و سلیمان را که نماز میداد و در گرانها و گوشها و پشها و گوشها و رو با که داودی نشیند فلان روز و تکلم میکند بعد از آن بیرون می آورده میشد برای وی بسوی صحرا پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و وحش و مهمان و بیرون می آمدند البکار و مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود در شایر خدا بجزئی که نزل بود است و میخواند زبور را پس میبردند طائفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود بوجه کردن برگنا بکارا پس میبردند طائفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت و میگفت مرا و سلیمان بانی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی می افتاد داود و بیوش میگشت: و آشته میشد بسوی خانه و نما میکرد و سلیمان در مردم که هر که را خوشی و دوستی بود یا داود و یحیی و ابراهیم و بیرون آمد پس آواز زنان میرا را وی ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و بر میداشتند و میرند بشهر و چون بیوش می آمد داود روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کرد زما سیلیان جبار بنی اسرائیل گفت مردیانی ایستادند و طغان و میسر و نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد و توجه میکرد داود میگفت آیا خشم میکردی تو خدا را بر ما خود که نزد ما است که مرد نماز خوف تو باشوق تو پس بود تاب داود و همچنین تا مجلس دیگر واقامت کرد برین حال تا آنکه خواست خدا عزوجل مکان ببردند که مگر حال بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این است اما خدا و فرما پس پس است حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق وی

که داده شده است مرثیه از امیر آل داود و المود و از خوف و شوق در جواب از آن و در طریقت کی
 اگر گویم قوتی که داده شده است این است را مقادیرت میکند باحوال که در او دیگر و پران و نگاه میدرد و
 را و غالی نمیکرد و لذت جسمانی را بلکه پدید میگرداند قوت روحانی تا یقینات آئینه را از جهت فرط قوت این
 است و تکلیف وی برابر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و الطوارفت
 چنانکه فرموده اند لو کشف العطار را از دوت یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب امیر و انحصار خاص آن
 بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق یقیناً و ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد در غیر ایشان
 و نبودان مگر از جهت تکلیف قوت حال ایشان و قوت ربانی که در ذکر ایشان را پروردگار تعالی و تقدیر میان
 و اما توجیه داود علیه السلام بر نامردان و اعتماد وی علیه السلام از آن از تواضع و شفقت اوست بر امت
 نه از انحطاط رتبه وی از اطاعت و بوجود این قوت آئینه و تکلیف در آن اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله
 عنه در وقتیکه دید مردمی را که میگریزد و استماع قرآن و زعفر و ضعه میکند از آن و گفت وی رضی الله
 بهین بودم با ولیکن سخت گشت و لهائی تمییز کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع حال آنکه رتبه وی مظلوم
 و نزولت وی رفوعت و آورده اند که شنیدم زری سهیل نستری قرآن را از کسیکه سنجید از او لرزید خود
 و میقتار بر زمین و بیوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر
 ضعف اینست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کنند و از جامی نماند آید و مستقیم باشد
 طریق دوم در جواب آنست که درین امته نیز بسیاران از خوف و شوق قدیاً و در حدیثها در مجلس سماع
 قرآن مردند و ذوق شوق از عالم رقت در هوا سپردند میگویی که باواحق تعالی و دیگر اسرار آن جا
 بجلدی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الالسن نیز جمع اندانکه در مجلس سماع جان دادند که در
 وصل و چون سخن در تعنی قرآن افتاد اگر مجلس از مسئله سماع اشارت کرده شود در نباشد بلکه درین
 مسئله اختلاف بسیار آمده قدیاً و حدیثاً قولاً و فعلاً بعضی با بابت متوقف و شردمانده و گفته که اینکار کنیم
 زنده نگار کنیم بدانکه سماعی که شمارا یه است بقول حق سبحانه الذین یسمعون القول فیتخون امنه و یقولون سبحان
 و اذا اوصوا بالانزال الی الرسول تری ایمنهم کفین من اللذی مع ما عرفنا من الحق در حوارف میگوید که این سماع است
 که تنق علیه است حانیت او و مخالف نیست در وی کسی از اهل ایمان و این سماع منجلب رحمت است از
 پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصائد است با همان مظهر موسیقیه و در اینجا است کثرت توالی

بجمله

و تپان احوال بعضی اثر انگیز باشند و بسوق و فخر طمع دارند و بعضی بدان سولج و انزاحی واضح شمارند و هر دو طائفه در طرفین تفریط و افراط اندیشی و باطلجه و ریجاسد طریق است یکی زدهب قها است و ایشان انکار میکنند اشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بزئوب و کبار و اعتقاد آنرا به کوفه زئوبه و انجاد و این افراط است و خروجت از طریق اعتدال و انصاف و نمی باید بران جرات کرد و خصوصاً در موضع خلاف نم نقل کرده شده است از علمای زدهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریق محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تکریم آن حدیث صحیح و بعضی صریح بلکه هر چه وارد شده است در بیان از احادیث با موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند از بعضی مفسرین بچیزی که دلالت میکنند بر حرمت خنا انا آنرا و ایلات و محامل و مکرهم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء چون ثابت نگردد و حرمت ثابت شود محل اباحت به لالت قول وی سبحانه و اصل لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبنی گردد بر اصل و در اشیا که نظر است یا اباحت سیوم طریق ساده صوفیه و زدهب ایشان درین باب مختلف و افعال متبدب آمده و بعضی احتیاط کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشد باشد و اجتناب و تشدید اقوی باشد زیرا که زدهب ایشان اخذ بفریت و احتیاط در افعال و اقوال است و در جمیع اوقات و احوال و لکن بر بعضی از ایشان عقاب آمده و لع و شوق و فخر محبت و صنم حال و وجود و بیجان و حکم ایشان حکم والد و سکران است و تشک نیست در تاثیر نجات در نفوس و تطریب قلوب و آثار که گواهن بواطن و این معلوم است بشاهده و عیان حتی در حیوانات و بله و صبیان پس تشکات ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب یا رسوخ قدم و تسلوان از اهل شوق تسخج و مشغول بطلبه و جد و غرام و بعضی از فارغان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات اند باب او اچید است که میگذرد به ایشان احوال مختلفه و صفات تبایه و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان و در هر دو است و تحقیق کرده اند این طائفه شرف انظار و ادب آنرا و کفایت میکنند مطالب تمجید را که جامع است میان احکام و سعادت نظر در کتاب حواری که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و اثبات و بابی دیگر در ترفع و استنفا از سماع و بابی دیگر در ذکر ادب و اعتنا و اندام علم و صاحب کتاب الامتاع با حکام الامتاع گفته که خنایر و دو نوع است نوعیت که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تشییط قلوب و محادلت احوال عمل افعال و قطاع متفاوت در طریق صحیح در وصف کعبه و زمزم و مقام و طریق خروج و وصف حرب و جهاد و بیعت

شکل جهاد نصب در کتابی و مثل شمارنسا برار تسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر خواش
 و محرمات نیست بلکه مندوب است که موجب نشاط است بر اعمال در فروع دوم غنای است که احتمال میکنند از غنای
 که عارف اند بصفت و اختیار میکند شعری رقیق را اولین میکند تلکینات رقیق که توج میکند نفس را و تطریب
 میکند نفس را و تطریب میکند آنرا و این نوع مختلف فیه است بیان علماء جماعه مباح داشته و قوی حرام گفته
 و قوی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد و محمد است قول بکر است و اطلاق حرم
 نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در حواشی
 گفته که امام ابوحنیفه میگردد از خنار از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از عامر شیبانی
 ثوری و جاد و نحی و فاکهی بسندی که دارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پرسیده شد از غنای
 گفت که آن بمنزله باد می است که ازین گوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند که این اشارت از وی باب
 رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نسا و مردان و تسویه کرده میان آن و لکن
 بشرط امن گفته و توضیح در آن و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و رجال و نسا و گفته اند قائلان باین
 که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره اند
 و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از اباب زهد و قومی و علم و
 جهادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت در آن بیشک
 معلوم گردد که آنم دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما جده اند بن جعفر رضی الله عنهما سماع خدا از نو
 مستقیم و مشهور است و نقل کرده است از هر که امعان کرده است درین مسئله از صحابه و حفاظ و اباب تالیخ
 و ابن جده البر در استیعاب گفته نمید و می بنمایاسی و بود امیر المؤمنین در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب
 و میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیل که از سفیات بود و سوگند خورده بود که تفسی نکند برای هیچ کسی مگر
 در خانه خود پس تفسی کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنود اما خدا و کفایت و
 ازین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بود در عهد امام بن جعفر با جواری که تفسی میکرد
 و عود میزد برای وی و آورده اند که سعد بن اسیب که افضل تابعین است و زده میشد بوی مثل دود می کشید
 خدا و استلذ میشد مباح آن و همچنین سالم بن جده اند بن عمر و قاضی سیح می شنید خدا از کنیزکان با جلاکت
 قد کبر سن وی و سعید بن جبیر که از عامر تابعین است شنید از جاریه که تفسی میکرد و دوف میزد و همچنین جده اند

بن بریج که از علما و حفاظ و فقها عباد که اجماع است بر عدالت و جلال و سی که میشنید غبار او میدانت الحان
 را و بر ایتم بن سعد مروی بود امام عصر خود در فقه در روایت نمی شنوایید طلبه احدیث تا می شنوایید ایشان را
 غنا و قوی و او در مجلس رشید تجلیل خدا و پرسیدند از وی از احوال مالک پس گفت خبر دادند که در حوقی بود
 و بری بر لوع و با قوم و قوت بود و خود با که تفسی میکردند و لعیب می نمودند به آن و بود با مالک و فرج که نیز و
 از او تفسی می نمود و اند اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابو حنیفه و سفیان قوری از غنا پس
 گفتند هر دو نیست غنا از کبار و نه از اسود صفات و نقل کرده اند که امام ابو حنیفه را همسایه بود که هر شب بر سجده
 و تفسی میکرد و امام گوش میداشت تفسی او و شنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی چه شد امشب که شنیده
 نمی شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند روز زمان کردند او را پس پوشید امام
 خود را و برقت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس رفت
 از زندان هرگز عمر نام بود و گفت امام باقر که باز کرد بانچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه
 بنمای او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تفسی نزد وی و استماع وی هر شب با آن و رع و قوی که وی
 داشت محل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی برخلاف آن عمل کرده شود بر خنای معتز ان بخش
 از برای صحیح میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول و
 چنانکه رفت بولیمه که در وی غنا بود و مانند آن و حکایت کرده است این قیبه که ذکر کرده شد نزد وی ابو یوسف
 مسئله غنا پس ذکر کرد قصه چهار ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد
 مجلس رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و میگفت پرسیده میشد از مالک از سماع پس گفت در ایام
 اهل علم را در بلاد خود که منکر نیستند از او نمی شنیدند از آن و گفت منکر نشود از آن مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ ^{طبع}
 و همچنین نقل کرده است از وی هدای و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و او استاد ابو منصور
 و فعال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله علیه که گفت نمی شنوند از آن مگر فاسقان مجول
 است بر خنای که معتز است بوی منکر میان قول و فعل امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غنا
 که تحریم غنا مذمب اوفیت و تمیج کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی تحریم وی و او استاد ابو
 بغدادی گفته که مذمب وی اباحت سماع است قبول و الحان چون بشنود و در از مردی از چهاریه خود از راه
 که حلال است نظری وی یا بشنود در خانه خود یا خانه بعضی اجد قاصد و نشنود آنرا بیان راه و معتز نگردد

سماح بخیر می از منکرات و ضایع کند نسبت آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
 یونس بن عبدالاعلی که شافعی استصحاب کرد در ابوی مجلس که در وی قینه بود که قفسی میکرد و چون فارغ
 شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگویی نیست ترا مسیح یعنی خوش
 داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن است و ناخوش آن نشان احوال طبعیت و نقصان حسن و ذیخیا
 معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کرامت آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع لزا چه فائده
 کردی در تاثیر نغمه در طبائع بحکیم را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جامی او میان و منقول است از
 شافعی که الفنا هو مکروه شبه الباطل و گفته اند که تواند که بر او بگردد آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق
 آن با معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کرامت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت
 نبود زیرا که معنی باطل آنکه فائده نباشد در وی و مباح نیست فائده در وی و گفته که محل کرده شود
 که دارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تعلیط بر غناسی که مقترن است بفضیلت یا منکر پس تحریم از
 جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و با جمله تحقیق صحیح شده است از قول و فعل شافعی
 چیزی که حرکت در اباحت و نیست نص تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
 وی شده است غنا از زود پس خودش که نام وی صاحب است روایت است از ابو العباس قمی که میگفت
 شنیدم صالح بن احمد بن حنبل که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماح را و بود پدر من که ناخوش میشد
 از آن پس وعده کردم این خانواده را که باشد زود من نشی پس باشد زود من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس
 شروع کرد این خانواده در قفسی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
 بام که می شنود غنا را و دامن در زیر بغل اوست و وی سخن را بالای بام گوید که قص میکند و مثل این قصه از
 عبدالبن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماح زود وی رحمه الله و آنچه
 منقول است از وی مخالف این محمول است بر غناسی مذموم مقترن بفضیلت و منکر و رعایت کرده شده است
 از احمد که وی شنید قولی را از زود پس صالح و انکار کرد پس گفت پس روی ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکرد
 و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند بوی منکر را و حکایت کرده اند از طایفه
 طای که وی حاضر میشد سماح را و است میشد پشت او و سماح بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سن و بود وی
 رحمه الله عالم خقیق معنی لایزال امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است خقیق عالم ناصر الدین ابو الهیتر اسکندی

در فتاوی خود که سماح اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود منجم است اختیار کرده است این قول را از زین العابدین
 ابو بکر خلیل صاحب جامع و صاحب می عبد العزیز و حکایت کرد آن صاحب مستوجب زجاها از ایشان نقل کرده
 است سماح آنرا از صلاح و جود و پس از آنکه اختیار کرده است آنرا فقط ابو الفضل مقدسی و غیره می
 از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن خرم در مضامین خود و مراد در رساله است درین باب و تصنیف کرده این علم
 و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده با سائیدی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین محمد بن
 زادی شافعی شیخ دمشق و معنی آن و این گفته اجماع اهل حرین را بر آن و نقل کرده این گفته از اکثر عراق
 و روایت کرده است این ظاهر پسند خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه سنت است
 و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماح را پس گفت نیکو
 هیچ یکی را از علمای حجاز که کرده دار و سماح را اگر آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو لعل حبلی که یوسف
 بن یعقوب را با جشون و برادران وی رخصت میکرد در سماح و گفته یحیی ابن معین که از اعظم علمای حجاز
 است که می آیدیم ما یوسف را با جشون را پس حدیث میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معرفه ما در خانه بود
 و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که خرج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز بن سلمه با جشون که معنی
 اهل مدینه بود و روایت میکنند آنرا از وی و تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکردی در حدود و نقل کرده است
 صاحب نهضت در شرح هدیه از خفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت را وقتی که نفسی کند
 باستعاذه کند بان نظم قوالی را دیگر دو فیصح اللسان و گفته لا باس به و بعضی از خفیه گفته اند که اگر نه با باشد
 و نفسی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اخذ کرده است شمس لایله السرخسی و استدلال کرده
 بر آن بانکه بود انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود نمی کرد آنرا بطریق تمس و گفته است که هر که قایل
 است بکراهت مطلقا عمل میکند حدیث انس را بر نشیند اشعار با حد و جزم کرده است صاحب باع از خفیه
 پیغمبری که ذکر کرده است شمس لایله و تعلیل کرده است بانکه سماح غنازم میگرداند اول را و صاحب ذخیره از
 خفیه نقل کرده است از بعضی خفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به و در حیا و وسائر اوقات هر
 مباح و اختیار کرده است آنرا از علمای ائمه شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب می شیخ محمد بن
 العبد و گفته است صاحب سماح که تحقیق بود در صوفیه جامع از اهل فقه و حدیث و معرفت با انواع علوم
 شریفه مثل اسناد ابو القاسم قشیری و شیخ ابوطالب کی و شیخ شهاب الدین سهروردی و ذکر کرده اند ایشان در

در مسائل و گویانیت از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قول و فعل او بود چنانکه در معنی بالمدح منتهی شد که قشوی بیداد
 بنده پادشاه و حکایت کرده است اندوی قشوی و سهروردی و غیره چنانکه وی گفت تزلزل میکند محبت پادشاه
 طایفه در سه موضع نزد اهل ذریه که بنحویز مگر نزد فاقه و نزد مجاوزت و مکالمت زیرا که کلمه میکنند در مقامات محبت
 جانبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشوند بویید و شهود حق و حکایت کرد از علماء جماع صاحب درین
 باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و وصل بدانکه صاحب سماع ذکر کرده است در سماع سه قول
 راجحت و کراهت و اباحت و ذکر کرد ائمه هر مذهب را و ترجیح کرد مذہب اباحت را چنانکه مدعای اوست
 و جواب دادند از استدلالات و مسکات حرمت و کراهت و اطنا بکرد و اثبات مذہب اباحت و اثبات کرد آنرا
 بجناب بنده ذہاج و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح جواز تعقیب بقوان پس در شیخ
 جائز باشد بجماع آنکه تعقیب در قرآن اشارت میکند خزن و شوق و استجلا ببنمایند خشوع و خضوع را و این در
 اشعاری که مشوق اند بطاعت و مباحات و زهد در دنیا و رنجت و رافت و شمر زید محبت الهی تعالی و تقدس
 و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم تیر جائز باشد و بعضی قیاس بر خدا و نصب و تشبیه
 و اقسام دیگر که جائز و مباح اند اتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر
 حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابل نص لازم آید و قاطع با اباحت میگویند که نصی که
 در آنجا نیست و در دنیا نیست و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقا و اهل با
 آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است بزم کردن یکی جانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن نسبت
 طریق اختلاف نیست اگر کی را اصلاح وقت در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف
 و نزاع یقین و سلامت حال خود در آن بیند و احتیاط و تقوی در آن اندیشد بسیار کجا و اما باید که زبان قائل
 و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفتیح بزرگان و اعتمادن صاییشان با وجود تعارض اوله و تبان طریق بود
 علماء و فقها و عرفا در آن جانب دیگر قطع نظر از مزاج و مرجع نگاه دارد و سرشته انصاف را بگذرید محبت
 و عافیت گریه خوش اعتماد ایدل در جانب عشق عزیز است فرو گذارش و قائلان با اباحت را بیشتر نیستند
 که تعصب بر نزد و سکر اقوال علماء شوند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه دیانت و بصحت باشند و کل وجهی هم در
 فاسق و الخیرات و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تضلیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها
 محمود است و اوقا و تفریط در همه جا مذموم و باید التوینق و نه الحصر و همچنین صاحب سماع و دلالت

تیز سخن کرده و گفته که معروف در مذہب ائمہ اربعہ قرار می‌گیرد و با وجود آن از بعضی علمای مذہب شافعی و اصحاب
طوایف و خزالی و اشمال و می‌خلافها نقل کرده و انواع آلات و فراسیر ذکر کرده اما در مختلف فیه است بعضی مطلق
سباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در جلاجل و در و غیر آن و صواب اباحت اوست در
نکاح و بعضی اعلان آن بدون مستحب داشته و در شبانه که معنی قی درست نیز اختلافها ذکر کرده و دیگر از فراسیر
است که آنرا بر بط نیز گویند و مارها دارد که آنها را زیر و بم گویند و در وی نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف
در مذہب اربعہ آنست که زدن آن و شیدن آن حرام است و رفته اند طائفه از علمای مجوز آن و حکایت کرده
سماح آنرا از عبد اللہ بن جعفر و عبد اللہ بن عمر و حکایت کرده است که در آمد عبد اللہ بن عمر بن عبد اللہ
بن جعفر پس یافت زودی جاری را که میرد عود پس گفت عبد اللہ بن جعفر و عبد اللہ بن عمر را آیا می بینی
درین باشی گفت لا باس لهذا و نقل کرده اند سماح آنرا از عبد اللہ بن الزبیر و معویہ بن ابی سفیان و عمرو
بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خالد بن زید که از فقہار سبعمیه
است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطارد بن ابی رباح و شعبی عبد اللہ
بن ابی عقیق و اکثر فقہاء مدینه مطهره و حکایت کرده است حلیله از عبد العزیز بن ماجشون که وی رضت
سیکرو و رعود و حکایت کرده است ابن سمنانی از طاووس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که در آمد
بر رشید و گفت ای پسر عود پس گفت رشید عود البخرام عود المزم قال لایل عود المزم پس طلبید رشید عود را و
بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و قومی داد با بابت عود و نقل کرده است فاکھی در تاریخ که منظر بسند
که دارد از موسی بن المنزه الجعفی که خواند وی عطارد بن ابی رباح را پس درآمد و بود در شام قومی که میرد عود را
و قتی سیکر دزد چو دیدند عطارد را که درآمد باز ماند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکند یا آنچه سیکر دزد نشینست
و تغذی کرد و صاحب متناع همین عود را اصل ساخته و فراسیر دیگر را بر آن قیاس کرده و با بطله وی بین
باب از وسعت و خلاصت خالی نیست و اجتماع آلات و فراسیر را نیز نقل کرده و گفته است طائفه است از میان
تجویم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه بر آنند که صغیر است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده
و الهدهة علیہ و غرض از نقل و جبران نیست که اگر ایما را برین طائفه خبری از آن نقل کرده شود یا نه و تشبیه
و تجسیل و تشبیه و تفتیق و تضلیل نمایند و شرعی و زیارات قوم شیوه خود سازند و عامه را گذارند که تعلیم ایشان
گفته فاتی ان حق ان شیخ و الداعلم و علی حکم و این ضعیف درین سبب تکلم در مواضع متعدد کرده است و

طریقه تحصیل و ترویج و توسط نگارنده داشته باشد بدنی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل اتقاویل بجانب
 بهمت غالب اتقاویل را که این جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان حاجت بنقل ندارد و نیست
 بهانت که گفته شد شعری می چون همه گفتی نه سرش نیز بگوید غنی حکمت کن از بهر دل عامی چند به اللهم
 اما الحق خداوند ما اتباعه و اربنا الباطل باطلا و اربنا العتبانة و العاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان
 مبتدای حال تا الان هر که بجانب باحت تقنی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شد
 چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد در مشکلات آورده است که ابو سعید خضری
 رضی الله عنه که او را در ری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بهجت آنکه مسکن وی بدر بود و صحابی
 دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سماع خنایم کردند و روی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان خدا
 بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحب رسول الله اما ای و در پی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
 می شنوید ایشان گفته اند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بشین و بشنو و اگر نه برو و از آن داده است ما را پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که تقنی در آن با اتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله
 بن جعفر که با نیکار مصلح و مشغوف بود و معاویة نیز با وی شریک و موافق بود و با وی تودد و جنب می نمودن
 معاویة اظهار انکار کرد و بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویة حال او اینست توجیه معتقدی
 بوی در روز دیگر عبد الله بخانه معاویة آمده و نماز بسیار گزارد و بعد بسیار کرد معاویة باز نش گفت این نگر که چه
 میکند پس از آن انکار با نام و حقیقت حال و فشار اختلاف آن می نماید که سر و شنیدن دلالت و فراموشی
 در زمان قدیم کار و بار میدان و الا همان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که حضرت
 صلیم فرمود فرستاده شده ام من و امر کرده شده ام من که بگویم معارف را که نام آلات و فرامیر لاهی است و
 تنی کنم از شراب نموندا و در اصل نام خنا هو است و ذکر وی در باب طلاهی میکند و بعد از نحو و حق آثار این
 این مورد روضه و از آن این منکرات چون آن رسم و عادت نماز مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در این اقاد
 و از آن مملو است که در بی طابست لعین و منکرات و مخالفت با اهل فسق و فجور و جاهل دیگر چون دیدند که این
 عادت فاسقان و نشان بی قیدی است و مشابهتی بحال ایشان دارد و خوف آنکه میباید اسری یا
 کشد اجتناب نمودند و تخذیر فرمودند از شایع نیز اگر باین ملاحظه تخذیری و منعی و وعیدی صبا و شده
 دور نباشد و آنکه ممانان گویند که نهی از شایع چشوت تیر پیوسته هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تخریب

اگر دایره صحت با اصطلاح این طائفه تنگ است و او آن خواهد بود که نبی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت
 نشده چنانکه از عمر و زنا و امثال آن و آنکه بعضی از اهل طوبیاء گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از کمال
 نیست و مثال اینحال قضیه ظروف و ادواتی است که آنها را ختم و مرمت و تعمیر و با نام است که در وقت اباقت
 نمر استعمال آن میکردند و شراب و آن نیز خوردن و چون شراب حرام شد استعمال این قسم ادواتی و خوردن و آشامیدن
 دیگر در آن چندگاه حرام ساختند برای نحو وقوع آثار آن و چون حرمت نمر ثابت و مقرر شد و احتیاج قطع و قطع
 آثار و علامت آن نماند منع و نهی از آن ادواتی نیز نماند و با وجود آن علماء و ائمه دین و ذوقه شدید جمعی منع کردند
 از استعمال آن ادواتی و قومی تجویز کردند که در فی موضع و در ما نحن فیه نیز مانند این دو ذوقه آمدند قومی بنظر عادت
 قدیم که اینصورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظری بر معنی و حقیقت حال
 انداختند که اگر بلاست فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح و الله اعلم و علمه و احکم بعد از آن سبب
 و تشددی در میان آدمی مانع از او اطاعت کردند و مرکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم
 سبحان بر رخم آنها از عوطاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول
 بدان ساختند و مجبها و معرکها گرفتند و هر دو طائفه فوق میان اهل و ما اهل نکردند و سرشته انصاف که معنی
 آن نصف لی و نصف لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی است
 نگاه داشتند و یک مقدار اختلاف آنست که جمعی را نظر بر تاثیر و تصرف نفع در باطن اقاد و از چهار فتنه و قوی با
 جواز و عدم جواز فتنی و نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نفع بالذات بر روح حیوانی
 است که حرکت و اضطراب کار است و روح انسانی نتره است از آنکه محل ورود معانی است و سکون ضمه لاله
 و توانی صفت است اما اینها کس ساینه که بگوید نفع تاثیر نفع بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جوری
 و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این سرایت بآن کند چه مانع است و نیز شیخ
 یگوید که نشان تاثیر قرآن و باطن نیست که ببناء و غیره محسوس یکسان باشد و آنکه بنفع تاثیر کند تاثیر قرآن
 نیست این تاثیر بنفع است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نفع علییه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث
 آمده است که زنیوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال خارج از دایره امکان است مگر کسیکه مشهور
 و کثوف موجودات و صفت الهی باشد فائده صاحب متاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسی که
 کرد و خا عربی را پس گفته است ابو الهلال عسکری که اکثر اهل علم بر آنند که نام وی طویس است و آهنگان بود

که چون چاکر دین زیر کعبه بنا میگردد آنرا فرس و روم و قنسی میگویند و در باجان خود شنیدند و آنرا نغیان عرب
و نقل کرد آنرا به عربی و نخست کسی که ابتدا کرد و طویس بود و طویس را و میثوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه
ولادت نمود در روز وفات آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نظام او در روز موت ابو بکر رضی الله عنه
بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزویج کرد در قتل عثمان رضی الله عنه و زاینده شد برای او فرزندی
موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نضب
و نشید و احباب و مداد و کتابی و این اقسام همه مباح اند خلاف نیست هیچ یکی را در این اقسام محل سکینه
بر غنای موسیقی آنها که قائل اند بمرست آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سابق
اجبار و آثار ظاهر میگردد و نم از بعضی صحابه مثل عبد الله بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری روایت
و میگویند که دی رضی الله عنه از نغیبات نیز می شنید و در رضی اقسام غنا هم یکی است و راجع بصوت حسن
و تفاوتی نیست نم در قرأت قرآن تفاوت میکند که در غنا موسیقی تطبیط و تغیر بسیار است اینهمه گفته شد ولیکن
در قنسی و اشاع آن از حبشه اتباع سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اقتضای اصحاب و اتباع آنحضرت که
بطریق تقرب و تعبد بر آن اجتماع میگروه باشند خلیجان باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت سماع
است دیگر آنرا اوضاع و مناسبات مختلف اقتاده بر بعضی جانب تنوع و ارتقا غالب آمد و اقیما و امن کثرت
شده و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات دست داده و بر بعضی بگردشی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان
در سماع اقتاده دعا آنست امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال
خوب باید گذاشت و بکرم علم من هو اهدی سبیلا و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب صلی الله علیه و آله
و سلم علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین هداة طریق الحق و محی علوم الدین باب یازدهم
در عبادات شریف و طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم بدانکه طعام و شراب
از ضروریات است که قوام میند و صدور حرکات و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس
اهل عبادت ازان بر قدر حاجت مستقر اند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت ان شهنک نباشند و
آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شیخ برهمنی است که ظاهر شده بعد از قرن اول و آیه
کرده است آنرا نودی و این ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدم بن سعد یکر ب که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود هر کس در این آدم و عانی از بلطن خود پس است لقمه چندی که ایستاده و در نداشتن خوان صلب

باز هم

ویرا و اگر زیاده بران خواهد شد برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر شنید
 بقرات این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مومن بخورد در یک روزه و کافر میخورد در هفت روزه اهل
 تشیع گفته اند که آدمی را هفت روزه است یکی معده و سه روزه دیگر است متصل بوسی بواب و صائم و
 رقیق و سه دیگر عود و قولون و ستقیم و طرق دی و بر است و اینها فلیظ اند و گفته اند مقصود بیان ثلث
 طعام مومن و کثرت طعام کافر و ببالغه در آنست حقیقت عدو یعنی مومن چون مشغول باشد از اسباب عبادت
 و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادت است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر
 چون مطلوب او ترتیب بدن و استیناف شهوت نفس است حالش برخلاف آنست ولیکن باید دانست که گمانا
 مطر و در هر مومن هر کافر نیست تواند مومنی بسیار خوار باشد یا بجای عادت یا بهجت عارضی که عارض است
 مطبعت او را بامرضی که باعث داشت بران و کافری که خوار بود از بهجت ضعف معده و از بهجت مراعات
 برامی الجایا برای ریاضت بر روش راهبان و گفته اند که هر که بسیارست تفکر وی قلیلست مطعم وی
 و رقیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیرست مطعم وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند
 در نمی آید حکمت معده را که پر شده است لطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او خفیف است خواب
 او و کسی که خفیف است خواب او برگزشت در عمر وی و کسی که گران است خواب او بی برکت است عمر وی
 از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشیع در دنیا اهل برکت
 اند و ائمت و از عائشه آمده رضی الله عنهما که گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیری هرگز
 نبود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خوابانی نمیکرد و اگر میخورد را نیند میخورد و
 هر چه میخورد را نیند قبول مینمود و هر چه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم استلا و نفی سیری محمولست بر سیر
 کرده که گاهی منتهی میگردد و تجریم بر اندازه آنچه تشریب میگردد بران از مفسده و باطل نه تشیع بسی معاد
 فی الجمله دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیانی بکربلا و عمر از جمع
 رفتن به بیت انصاری و فتح کردن وی شاة را و خوردن ایشان اثر آمده که چون پیر شدند و سیراب گشتند
 الحدیث و گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز تشیع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است
 بر عدم امتی و چون واقع شد تشیع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز
 بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز پیاپی در حق

از عالم دوا و ایشان در حدیث و مفهوم و ادب یکی اگر سیری صلی الله علیه و آله و سلم سه روز پیاپی بنود و اگر بود
 و در کثر از این بود یاد اوست که تا سه روز بگرنگی میگذشت و در هیچ روزی روی سیری نمیدید و ظاهر آنست که
 مرد معنی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگذازید آنحضرت و اهل و عیال وی بشه پیاپی که
 نمی یافتم طعام شب و بنود طعام ایشان مگر بان جور راه الرزقی و صحو و در حدیث مسلم آمده که سیر نشد
 آل محمد از زمان گندم مگر آنکه نبود و یکی ازین دور فرمود حدیث عائشه آمده که گفت بیرون آمد یعنی آنحضرت
 جز دنیا و پر نشد شکم شریف وی دیگر روز از طعام اگر سیر میشد از ترسیر نمیشد از نان جو و اگر سیر میشد از نان
 جو سیر نمیشد از تر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خلبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود بخدا
 سوگند شام نکرد آل محمد کسب از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
 برای کم نداشتن مزوق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند بومی امت وی و از عائشه آمده رضی
 الله عنها که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نسا و طعام پس یافت
 آن دو چیز را یعنی طیب و نسا را و یافت طعام را و رزقی در شمال از نمان بن بشیر آورده که گفت دیدم تمبیر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انمی یافت از قیل چیزی که پر کند شکم را و دقل روی ترین مگر که مخلوط باشد
 از اجناس مخلطه که خوراک قرار باشد و گفت عائشه رضی الله عنها بودیم نا آل محمد که کشت میکردیم گیاه که نمی
 افزودیم آتش و نبود قوت مگر خرابا آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را بر نیجالت و سیر ستادیم
 بعضی همسایه از انصار شیر راوی نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام من در راه
 خدا یعنی بلا و سخت چنانکه رسانیده نشد هیچ کی و اینا کرده شدم در دین خدا چنانکه اینا کرده نشد هیچ کی و
 تحقیق میگذشت شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد آنرا بگرداری مگر چیزی که می نوشید آنرا بغل بلال
 یعنی آنکه چیزی که در بغل باومی کنجید و پنهان میشد از جهت یکی رعاة الرزقی و محسوم و در بعضی غزوات بودیم
 اصحاب که می خوردند بر گهای درخت آنرا آنکه بروج میشد گلهای ایشان و ندید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نان تنگ را و نان پیچیده را و نبود در زمان آنحضرت غریب و صاحب مواهب گفته بسیار قمع کردم تا بدانم
 که تو صهای خود را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورد بود یا بزرگ و نیا قتم درین باب چیزی که بصحت
 رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتصفیر از علف که موجب برکت است و اسانید آن ضعیف است و
 بودن آن خوش آنحضرت سر که و سیر بود و علم الاوامر الحمل و باید دانست که این صیقل و قلت در حدیث

بسیار

آنحضرت را صلوات الله علیه و آله و سلم و اصحاب و ارضی بالله عنهم که فرمودند و ای نبی بودم را نبود و اگر بودم از جهت
 احتیاج و افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کرامت شیخ و کسر باواکل و
 اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود و در وقتیکه بگه بودند و چون هجرت کردند و بدین آئین مواسات کردند ایشان را
 اهل مدینه بناتل و منافع و اموال و پساتین و ذایع و بودند اصحاب باب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان
 و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم و بدل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و اگر کرد آنحضرت
 ایشان را بدون مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و عثمان و ترغیب کرد آنحضرت از نیامی
 صحابه را بجهت و جیش عسرت پس تمهید کرد عثمان رضی الله عنه به از شترانی غیر فلک و ثابت شده است
 که بر میداشت مراهل و عیال خود را قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و خر کرد و طعام کرد مسکن
 را و قسمت کرد صد هزار درهم در یک ساعت که از بحرین آمده بود و بدل کرد در هوازن و چنین از غیر و شاه و
 نفوذ بیرون از حیطه قیاس چنانکه تفحصیل این احوال و مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت را با مکان
 حصول توسع و بسط چنانکه روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگاری
 که بگرداند برای من بطحا که رطلانگتم لایارب سیر شویم شکر میگویم ترا و اگر نه میمانم تا اینکه ترا و از این جهاس آمده
 رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا و جبرئیل بر کوه صفا پس نشنید آوازی هولناک که بر سیدانان نمودند
 جبرئیل چیت این صورتها بابل مگر قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن امر کرده است پروردگار
 تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و یار و منافع خرائن ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که خدا تعالی امر کرده
 است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم هر آنچه جبال تمامه را و بگردانم آنها از زمره و یا قوت و ذهب فضه و در حدیث
 دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد
 که داری و گفت جبرئیل علیه السلام که بگردانم هر آنچه جبال تمامه را و بگردانم آنها از زمره و یا قوت و ذهب فضه و در حدیث
 یکی از موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله انرا که پسند گاه از دولت تو بیا سیم پس ایما کرد
 جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علم اراضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و بنا
 ضروری وصف کنند و صاحب بوابند از طیبی در شعب لایان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت
 است صلوات الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود با آنچه پیش مردم از صفات صغیر و بسا کین است و گفته بود
 که فقیر بود و خلس بود و افکار کرده اند بعضی اطلاق زود را در حق آنحضرت علیه السلام و مکانیت کرده است

خودش آنحضرت را
 محبت در پیشگاه

صاحب شرف از محمد بن واسح که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارو که زهد کرده شود
 یهودی و دیگر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ فقی الدین سبکی در کتاب خود بسیف
 المسلمون که فقها اند پس فتوی دادند قتل و صلب شخصی از متقدمه که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی
 علیه وآله وسلم در انشای مناظره و تسمیه کرد او را به تیمم و گفت زهدی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود
 اگر قدرت بر طیبات می یافت میخورد اتمی و نیز آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگر را بطریق طعن و استخفاف
 گفت که تو کیستی پدر تو گو سفید میپرانیدی گفت اگر پدر من گو سفید میپرانید میپیرم گو سفید چرانیده است
 پس حکم کردند بعضی علما به تعزیر و بعضی قتل می که استخفاف کرد ایشان آنحضرت از برای دفع حیب و علما
 از نفس خود و قسم اگر بطریق مسئله و بیان حکم گویند که آنحضرت گو سفید چرانیده است رواست و هم صحاب
 مواهب از شیخ بدرالدین زرکشی آورده که قتل کرده است از بعضی فقهای متاخرین که میگفت که نبود آنحضرت
 صلی الله علیه وآله وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه وآله وسلم همچو حال فقرا بلکه بود غنی
 ترین مردم و کفایت کرده او را احتقالی امر دنیا می او را در نفس شریف وی و عیال وی و میگفت در
 قول وی صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است اللهم اجیني مسکینا که در او اسکانت قایم است نه مسکین
 که چیزی در دنیا بدارد آنچه واقع شود موقع کفایت وی و تشدید میکرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف
 این ملائمتی و آنچه مشهور است صحابان مریم از قول آنحضرت العرفی و به آن گفته شیخ الاسلام حافظ بن حجر که اینست
 موضوع است قدر و العاقل فائده و احادیث وارد شده و مشهور گشته است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 در وقت جمیع سنگ شکم مبارک بسته است و صحاب نیز از روایت کرده شده است از ابن جمیر که گفت رسید آنحضرت را
 جمیع روزی پس گرفت سنگ را نهاد بر شکم مبارک خود پسته فرمود آگاه باشید بسیار نفس طاعتی در دنیا که جائز و عبادت
 باشد روزی است گاه باشید بسیار اگر هم کتبه نفس خود را و بزرگ ارزنده و کبیر ارزنده و حال آنکه در دنیا کتبه است و در لوبیا
 خارند و نفس را تو واضح کننده و وی اگر ام گفته است او را راه ابن ابی الدینا و از انس ابی طلحه آمده
 که گفت شکایت کردیم بایسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جمیع را و کتبا و هر یک از ما از حکم خود سنگ
 پس بخشاد آنحضرت از شکم مبارک خود و سنگ و گفت ترندی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه
 نمی شناسم اینرا که باین وجه و در حدیث جابر در روز خندق آمده گفت دید آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم
 که ایستاد بنامی که به و حال آنکه بطن او بسته شده بود بخورد صاحب قصیده برده گفته شعر و شد من سبانه

و طوی تحت المهاره کشا، شرف الادم و در مواهب میگوید که انکار کرده است ابو حاتم بن جبان اما در
وضع حجر بر بطین شریف از جوع گفته است که این حدیث باطل است و تسک کرده به حدیث صوم وصال
که فرمود طعمی ربی و یسقی و گفته که پروردگار تعالی میخورانید و میوشانید حبیب خود را وقتی که وصال میکند
پس چون محتاج کرد و بشد حجر بر بطین که هیچ فائده نمیکند و تاثیر ندارد و بسن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن
جبان که لفظ جوع است برای معنی ظرف آزار که در وقت جوع محکم بر می بست چنانکه در وقت ضعف کم
محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید که صواب صحت احادیث است و بسن آن تسکین میکند معنی
الم جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت غریزه معده است و چون پر میشود بطعام مشغول میگردد و آن
حرارت بطعام و چون نباشد در معده طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد آنرا
پس ستالم و ستادی میگردد و انسان از آن حرارت و چون منطوی و طوی میگردد بر معده احتیاج است
بست میگردد و آتش معده بقدری و کم میگردد و الم تسکین می یابد و تا الم آنحضرت جوع برای تحصیل تضعیف
اوست با حفظ قوت و نصارت بنسب و حسن لون بیشتر از آنکه اهل تنعم و ترفه دارند و این یک معجزه الیه است
در سبوات که نصارت و حسن لون اهل دنیا به تامل اطعمه لذیذ و شهیه و به استعمال لباسهای ناعمه
و فرشتهای لینه و امتثال آن میباشد و اینجا خوراک نان جو و لباس ثوب نشن و وارش لباس درشت بود
و حسن جمال و نصارت و لطافت و نهایت انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله علی قدر حسن و جمال
و حسب فضل و کماله و بعضی گفته اند که حرب را و خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف
ایشان و فرودیرفت لگهای ایشان می بستند بر آن سنگ برای تسکین و تخفیف الم پس آنحضرت صلی
علیه و آله و سلم نیز بست تا بدانند و بیابانها را که نیست نزد وی چیزی استنشاد و استبطل کرده است
بآن ظاهر کند اینحال را و صاحب مواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آنرا با اختیار و طلب
ثواب نبود نه برای مجرد اعلام و اظهار حال و الله اعلم گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول
ابن جبان که طعام دستی میگرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد جگر کند برای
دفع جوع و الم دخول است بانکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حال ذوق و شوق
و دائمی نباشد و احوال آنحضرت مشاطه بود گاهی چنان گاهی چنین و حق جل و علا را حکمتهاست و ساطع
خاصست با حبیب خود در تصرف و تحویل که در قیاس عقل نیکنند بنعم در آسانید آن احادیث اگر سخن

صحت

گفته اند دیگر است و الله اعلم و وصل باه و در ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت
و عدم استیغای آن در طس نفس بر لیس مخصوص از اغذیه تکلف نیکو و بجهت عدم سلوک راه تکلف و
لقصد توسع بر امت و سد راه رهبانیت تناول میکرد از آنچه عادت اهل بدر بود و هر چه حاضر می آید از نجوم و
فواکه و جزو تر و مانند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضرات طبیعت اگر چه افضل اغذیه و آب
بود پس بخورد حلا و غسل و دوست میداشت آنها را راه البخاری و الترمذی و حلا و البصر و مدبر طعام
که خورده شود و نظایر گفته که حلا و واقع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس غسل حلا و نکونید
و گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکه نیز و نبود محبت آنحضرت و از این معنی کثرت تشوی و شدت میل و انزاع
نفس بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می آمد میلانی می نمود و می خورد از آن قدری صالح از بیجا
میشد و خیال میکردند که دوست میداد و از صاحب هوا ب از تعالی در حق تعالی نگه کرده که حلوا می که آنحضرت
از او دست میداشت نامش معج بود یعنی نیم و کسب میم و آن ترمی که غیر ساخته شود بلین و نیز آمده است که
عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی شمد و آرد بود و در روایتی آمده میورد و در غسل پس آورد
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را ببرکت و طلبید و یکی را و نماده بر آتش و بخت و ملو آورد
بعضی ب بخورید این را این چیز است که نامند آنرا اهل فارس حیض و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدق کرد بدان و طیحا و طیحا حدیثی روایت کرده که حاضر شد آن حضرت عرس مردی
را از انصار پس از مد جاریها با طبقهای بادام و شکر پس از داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت
پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید این را گفتند که تویی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در غارت
نهی نمیکند از آن پس تجاذب میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکرد قوم او را و احتیاج کرده است طحاوی
با حدیث بر آنکه تناب بر غیر کرده است چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرد باین حدیث بر امام
صحیح که وارد اند و در نهی از نمید و لیکن بعضی این حدیث را ثابت نیکو دانند و تشیع کرده بدان بر طحاوی قابل
شدن لغات گفت بنده مسکین خصه الله بیز الیقین که تحقیق وارد شده است از لغات و در صحاح با در صحیح
این نیز حجه است پس بر قول امام ابوحنیفه و خورده است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کم شاة را و
خوردن کم غیر مخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قرآنی کرد از انواع مطبوخ
کادوی را و ظاهر آنست که بدان خود هم خورده باشد و الله اعلم و در معجم احادیث متعدد وارد شده

صحت

المسلم سيد الطعام لبل الجنة ودر روایتی آمده سيد الطعام ابن المديني واما قوله روایت کرده است این حدیث را
 ابن ماجه و ابن ابی الدنيا وندوی ضعیف است و در او را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرموده طعام دنیا لحم است بعد از ندوی برخی از جمله ابو نعیم فی الطب القسوی و اهل
 وی زیاده میکند مضافاً قوت را قال الزهری کذا فی اللواهب و هم از علی رضی الله عنه روایت کرده اند
 لحم تصفیه میکند لحم را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا جاهل شب بد می گرد و خلق او کذا فی اللواهب
 و همچنان که در استدامت ترک وی در نیت این خاصیت واقع شده و در استدامت اکل وی در نیت
 در تساوت قلب و نخی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا
 اگر بخوریم از پروردگار خود که بخوراند ما گوشت هر روز هر آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی که
 اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است گوشت ذراع محبوب بود نزد آنحضرت و هم از نیت زهر کرد و
 ردی و از عاقله رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از محبت بود که نیافت لحم را و خورد
 آنرا اگر گله لحم ذراع زود تر نجات میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت
 الطیب اللحم الطهر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از محبت بود که بعد است از مواضع نجاست و مویز
 ابن تومیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه پنداشت کلبتین یعنی کرد با را از جهت قرب آنها
 بکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهش
 میکرد لحم را یعنی بندگان میخورد از استخوان و نهش بشین سحر و بهله نیز آمده و بعضی گویند بجهت بندگان تمام
 حوزون و بهله سیر دندان و لحم بکار بریده تیر خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت
 گوشت از شانه گو سفید بکار که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کار روز
 که نمی برید بدان و هر جا است بر نماز وضو نگر و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم قطع کنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورد آنرا بندگان که آن با ضم تر و گوار تر است
 و ابو داؤد گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث را شافعی است از حدیث
 صفوان بن ایبه از جبهه الترمذی و در بعضی روایات امر نهش واقع شده بی تصریح توی از قطع و تطبیق کرده
 که نهش از عظیم صغیر است و قطع از کبیره و خورده است آنحضرت بر یا ز او روایت است از امام سلمه که گفت

در حدیث

که آن مردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خوردند از وی بعد از آن برخواست برای نماز و وضو کرد
 حدیث صحیح روایت کرده است آنحضرت قدید یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است
 که گفت مردی از صحابه پیچ کردم من برای آنحضرت شانی را و اما ساو بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح
 کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدن بدمیه و مراد باصلاح لحم قید
 کردن داشته اند و خورده است آنحضرت جگر بریان کرده را و خورده است لحم و جاج را روایت کرده از
 بخاری و مسلم ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حار و مش را که از گور خر گویند رواه ابوالشیمان و خورده است
 گوشت شتر را در سفر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دو باب بجز را واه مسلم و آله را و خورده است
 آن تفسیل است پیش بعضی مطلق جائز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خیزران و در نهیب با جائز است
 جز مایه خورده است تریدر که بخاری آنرا انگنه گویند که شکسته شود نان در شور بای گوشت و گاهی گوشت
 نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عائشه علی السائر کفضل الشریه علی سائر الطعام و ابو داؤد از ابن عباس
 آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تریدر از تریدر و حبس و حبس
 طعامی از خرما و روغن و نان است و خورده است نان تر کرده شده بر روغن و مسکه خورده است نان بزیت و
 در خوردن هر سه احادیث آمده است و محدثان آنرا منسوب بوضع دارند طبرانی در واسطه از حدیث رضی الله عنه
 آورده که گفت بنیبر صلی الله علیه و آله و سلم که میریل خورند ما هر سه تا سخت و قوی گرداند پشت مرا برای قیام
 لیل و گفته است که در سند این حدیث محمد بن حجاج محی است و او است که وضع کرده است این حدیث را و خورده است
 حمله الله علیه و آله و سلم که در او دست داشته است آنرا و اگر در طعامی نخته میشد سمیت آنرا از جوانب کاسه
 و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باب که دیدم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم
 که در باراه مسلم گفته است نووی استحب است که دوست دارد که در مواد هر چیزی که دوست داشته باشد غیر
 خدا صلی الله علیه و سلم و خورده است سلق را نخته با روغن و سلق کبیر چکنند که نام تره شهور است و روایت
 کرده است ترمذی در شمائل که آمدند روزی من بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر رضی الله
 عنهم نزد سله که خادمه آنحضرت بود و گفتند با سلی بسیار برای اطعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم گفت سلی ای بسیران من خوش نمیدارید شما هر دو آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و
 شسته میخورید که با خوش خواهید کرد آنرا گفتند بی خوش میدارم بسیار برای ما پس گرفت سلی پاره از جانش

غذای آنحضرت
در حدیث صحیح

کرد و انداخت از او در دیک و بر بخت بروی پاره از فیت و فلفل و حواجج دیگر و نهاد از پیش ایشان و گفت
 ایست طعامی که خوش میداشت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر بخت میخورد از او خورده است آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خیره را بفتح خارج و کسر زای و برای بعد از تخم نیا که طعامی است که ساخته میشود از
 آن و بدایت عقیده لیکن رفیق تر از آن که ذاقا ل الطبری و جوهری گفته تر میشود خود کم و زیزه کرده میشود و خورد
 میشود بروی آب بسیار و چون پنجه و نرم گردد و انداخته شود آرد و اگر کم نباشد حصیده است و بعضی گفته اند شوربا
 که صاف کرده شود از سبوس و پنجه شود یعنی گویند خرزهره با حمام از نخاله است و با هال از لبن و صبان گفته که کند
 بر من آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشت من ایشان را بر خرزهره که ساختم برای ایشان
 و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقطار بفتح همزه و کسر قاف که آنرا نقاری میگویند شیر که بیرون
 است از وی مسکه و بسته شد است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعامها و استها و خورده است
 رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح ط فرامی تر و تر فرامی خشک و بسر بضم با و سکون سین عوره فرامی
 فرامی پنجه بقال اطلب الیسر و یقال اول ما بد من النخل طلع ثم طبع بفتحین ثم بسر ثم رطب و خورده است که
 کپاش را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثم اراک که پنجه باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندو
 از اپلیو گویند و دوست میداشت جذب را بجم و ذال بجم مفتوحین که چهار آنرا گویند بضم جم و تشدید جم خیری
 است که از درون درخت فرامی بر آید که آنرا شجر النخل گویند و خورده است همین بضم جم موحده یعنی پیر از ابن عمر
 رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد همین نزد آنحضرت در بتوک پس کار و طلبید و تقسیمه کرد و برید آنرا و او
 ابو داؤد و در همین دوی بعضی فقهار سخن است و خورده است آنحضرت طینح را بر رطب و در روایتی طینح و اقش
 بتقدیم طاب را و در روایتی الطینح او الطینح بالمشک و طینح لغت است در طینح کذا فی المواهب نقل احسن صاحب
 الحکم و بعد طینح احب نو که نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و در فضل طینح احادیث آمده و در آن کتابی ساخته
 اند و محدثان بر آن حکم بوضع کرده اند و الله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم میخورد و طینح را زیرا که مقول
 نشده است که چگونه میخورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قار رطب آمده که در دستی قش بود و در دستی رطب
 گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و همچنین در رطب و طینح که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان
 و خرزهره و این دو را شمال دارد که یکی را بر دیگری مینهای دوی خورد و گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و خرز
 کبیر خا بجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از طینح اصفر و از غریب احادیث حدیثی است که ابن ماجه